



## سلفیه؛ مولود جریان ایدئولوژیک یا واکنشی سیاسی به غرب

پیدایش و رفتار امروزی جریان های سلفی تندرو نظیر داعش تنها نتیجه واکنش گروه های مذهبی سنی به غرب است؟ یا کنش غرب نیز در پیدایش و قوت گرفتن آنها دخیل بوده است؟ در آن صورت همنوایی گاه و بی گاه این جریان ها با غرب را باید چگونه تحلیل کرد؟

پیدایش و رفتار امروزی جریان های سلفی تندرو نظیر داعش تنها نتیجه واکنش گروه های مذهبی سنی به غرب است؟ یا کنش غرب نیز در پیدایش و قوت گرفتن آنها دخیل بوده است؟ در آن صورت همنوایی گاه و بی گاه این جریان ها با غرب را باید چگونه تحلیل کرد؟

در بخش های پیشین این نوشتار با بررسی سیر تطور و مبانی فکری سلفی گرایی گفته شد که آراء و نظرات ابن تیمیه حرانی و بعدها محمد بن عبدالوهاب ریشه های اصلی سلفی گرایی و وهابیت مدرن را تشکیل می دهند.

همچنین با بررسی دقیق تر مبانی فکری وهابیت و سلفی گرایی دریافتیم که این جریان ها چگونه خشونت و تکفیر خود را به اسم اسلام توجیه می کنند، گفته شد که مراجع فکری وهابیت که مهم ترین آنها ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب هستند با تأکید و توجه بر بخش های نظامی آیات قرآن و احادیث و تفسیر به رأی از این آموزه های دینی، مبانی دین اسلام را در راستای دست یابی به اهداف خود دچار دگرگونی کرده و آنها را به اصول دیگری تبدیل کرده اند، اصولی غیر اسلامی اما به نام اسلام که از دل آنها خشونت و تکفیر به صورت روش مندانه بیرون می آید.

در بخش پایانی این مقاله قصد داریم با کنکاش در زمینه های خشونت این جریان ها و رفتارهای وارثان کنونی آنها به این سؤالات پاسخ دهیم که جریان سلفی گرایی امروزی که گروه هایی نظیر داعش، القاعده، جبهه النصره و ... در ذیل آن تعریف می شوند جریانی ایدئولوژیک بوده و یا واکنش سیاسی به غرب هستند؟

همچنین می خواهیم بررسی کنیم که پیدایش و رفتار امروزی این جریان ها تنها نتیجه واکنش گروه های مذهبی سنی به غرب است؟ یا کنش غرب نیز در پیدایش و قوت گرفتن آنها دخیل بوده است؟ در آن صورت همنوایی گاه و بی گاه این جریان ها با غرب را باید چگونه تحلیل کرد؟

### رابطه سلفی گرایی با خشونت و تکفیر

اگر چه در این نوشتار وقتی از جریان های سلفی و بنیادگرا سخن به میان می آوریم بیشتر جریان های تفکیری و تندرو سلفی مد نظر است اما نباید این نکته را نیز از نظر دور داشت که بنیادگرایی اسلامی اساساً نتیجه خشونت تفکر اسلامی نیست بلکه التزام به منابع دینی بدون دستبرد، تحریف یا توجیه مبتنی بر دیدگاه شخصی است.

از همین محل در طول تاریخ و علی الخصوص در قرون اخیر همواره گروه های سلفی اسلامی بوده اند که سودای مدینه فاضله صدر اسلام را در سر داشتند اما الزاماً همه آنها راه و شیوه گروه هایی امثال داعش را در پیش نگرفتند اگر چه که غالب آنها نیز در مقاطع مختلف دست به خشونت زده اند.

حال این سؤال مطرح می شود که آیا جریان های اسلامی که خواهان بازگشت به مبدأ و صدر اسلام هستند خواه ناخواه به سمت حذف و تکفیر پیش می روند و به بیان دیگر استعداد خشونت را در ذات خود دارند؟ یا می توان جریانی ناب گرا و بنیادی بود اما شیوه خشونت و تکفیر را در پیش نگرفت؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت بستگی دارد مراد ما از مبدأ چه باشد، آیا مبدأ قرآن کریم است یا صدر اسلام؟ رویکرد و نگاه ما به قرآن و صدر اسلام چگونه است؟ در واقع بسیار اهمیت دارد که رویکرد ما برای دست یابی به اسلام پیراسته و ناب زمان حضرت محمد(ص) چه باشد یعنی این رویکرد و کنش جریان سلفی است که زمینه خشونت را فراهم می کند.

به زبان ساده گروه های مبدأ گرا معتقدند در صدر اسلام دین ناب و خالصی بوده که مسلمانان آن را گم کرده اند و این جریان ها می خواهند بار دیگر آن را باز یابند حال اگر این جریان های سلفی، مبدأ اسلام و یا اسلام ناب به زعم خود را بدون توجه به شرایط زمانی، جغرافیایی، فرهنگی و ... جامعه عربستان صدر اسلام مطالبه کنند باید پذیرفت که خواه ناخواه به سمت خشونت خواهند رفت چرا که این گروه ها در صدد بازتولید و بازآفرینی شرایط گذشته از نظر متنی و زمینه ای هستند و چون با توجه به شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ... دوران کنونی بالاجبار دچار تضاد و تناقض و تعارض می شوند خود به خود به سوی خشونت و افراط گرایی و رادیکالیسم پیش می روند.

گروه های سلفی و بنیادگرا به دلیل آن که نمی توانند شرایط زمان سلف صالح را بازتولید و بازآفرینی کنند در درون خود دچار تضاد می شوند؛ تضادی شخصیتی، فکری و موقعیتی که آنها را به سمت خشونت سوق می دهد.

### مدینه فاضله صدر اسلام، آرمان سلفیه یا برداشت نادرست تاریخی؟

یکی از پیش فرض های اصلی جریان های سلفی این است که در مبدأ اسلام وحدت رویه حاکم بوده و اختلاف چندانی در میان مسلمانان نبوده است اما واقعیت آن است که این پیش فرض گروه های سلفی چندان هم درست نیست یعنی در صدر اسلام نیز تنوع و تکتُر در

آراء و نظریات بوده و دیدگاه‌ها و رفتارهای گاه‌متناقض نیز وجود داشته اما وجود پیامبر گرامی اسلام(ص) اجازه نمی‌داده این اختلافات به سمت و سوی بزرگ‌تر و ریشه‌ای‌تر شدن پیش بروند.

اما بعد از حضرت محمد(ص) می‌بینیم که اختلاف دیدگاه‌ها اندک بزرگ‌تر و عمیق‌تر می‌شوند خلیفه اول بر اساس یک شیوه انتخاب می‌شود بعد این شیوه نقض شده و خلیفه دوم بر اساس روش دیگری برگزیده می‌شود و خلیفه سوم هم به همین ترتیب و در حکومت امام علی(ع) نیز که رسماً جنگ شروع می‌شود.

این نشان دهنده این است که تعارض دیدگاه‌ها و نظریات وجود داشته اما به دلیل وجود حضرت محمد(ص) وحدت رویه تا حدودی حاکم بوده است اما بعدها همان وحدت رویه به دلیل آن که معلول و محصول وجود پیامبر اسلام(ص) بوده به درگیری و تشتت می‌رسد.

البته نباید این نکته را از نظر دور داشت که حتی در زمان حضرت محمد(ص) نیز وحدت رویه به آن میزان که سلفیون گمان می‌کنند وجود نداشته، از نظر جغرافیایی حاکمیت اسلامی در زمان حضرت محمد(ص) اگر چه گستره کوچکی را شامل می‌شد اما در همان وسعت نیز با توجه به شرایط و امکانات آن زمان در دسترس و نظارت کامل نبود.

اسناد تاریخی نشان می‌دهد در صدر اسلام و گستره محدود جامعه اسلامی نیز این گونه نبوده که در عبادت و رفتار مردم بر اساس اصول اسلامی، در همه مناطق یک رویه حاکم باشد به عنوان مثال در همان زمان صدر اسلام در عراق و شبه جزیره هر کدام به شیوه‌ای نماز می‌خواندند.

فارغ از این اختلافات ظاهری و رفتاری در مناطق مختلف جامعه اسلامی زمان حضرت محمد(ص) در مرکز حکومت اسلامی در مدینه نیز همیشه اختلاف نظر وجود داشته است اما پیامبر اکرم(ص) به عنوان شخصیتی که با خداوند رابطه مستقیم داشته وحدت را تا حد زیادی حفظ می‌کرد.

### مبانی تکفیر در دیدگاه اهل سنت

یکی دیگر از وجوه اصلی گروه‌های تندرو سلفی موضوع تکفیر است؛ یعنی نسبت شرک و کفر دادن به مسلمان که مستوجب عقوبت شدید مرگ است، در اسلام مجوز متهم کردن یک مسلمان به ارتداد و کفر به دست علما و به شرط رعایت تمام جوانب احتیاطی آن است و دامنه بسیار محدود شرعی دارد.

به طور کلی موضوع تکفیر در متون شیعه و سنی به غیر از همان دایره بسیار محدود که در شرع مقدس آمده کاملاً نفی شده است، این یعنی تکفیر در ملزومات یا ریشه‌های اسلامی کاملاً نفی شده و از طرف دیگر در لوازم یا آثار نیز به غیر از جریان‌های سنی افراطی نظیر وهابیت تکفیر مسلمانان کاملاً نفی و نفی شده است.

در این بخش از نوشتار می‌خواهیم به صورت اجمالی دیدگاه‌های اهل سنت پیرامون موضوع تکفیر را در چند فراز نگاه دینی، نگاه تاریخی، رأی فقهی و سلوک عملی بررسی کنیم؛ در نگاه دینی و تاریخی تکفیر در اهل سنت جایگاه اندیشه‌ای و مبنایی ندارد تا جایی که نفس اقدام به تکفیر نیز اگر از دامنه بسیار محدود شرعی آن تجاوز کند، خود یک بدعت است.

همچنین در مذاهب اهل سنت و به طور کلی اسلام اصل همواره جذب افراد به دین است نه دفع آنها، مضاف بر این که در موضوعات دینی می‌بایست به ظاهر افراد تکیه کرد نه آن که به دنبال شناخت باطن و تجسس افراد برای خارج کردن آنها از دایره اسلام بود.

در زمینه رأی فقهی تکفیر نیز باید گفت که اکثر علمای اهل سنت امروز و دیروز و نیز تمام علمای شیعه، اصل تکفیر را خارج از محدوده اسلام دانسته و تقریباً همه آنها در زمینه معیار ورود به اسلام و خروج از آن دیدگاه‌های بسیار نزدیک به هم دارند که به هیچ عنوان اقدامات فعلی گروه‌های تندرو را توجیه نمی‌کند.

اهل سنت و شیعه بیان شهادتین را معیار ورود به اسلام دانسته و در رابطه با خروج از اسلام نیز انکار خداوند، انکار رسالت پیامبر(ص) و انکار ضرورتی از ضرورت‌های دینی را عامل کافر شدن انسان می‌دانند.

همچنین اهل سنت در رابطه با معیار خروج از دین اسلام مقوله‌ای تحت عنوان «تنزیل حکم الکفر» مطرح کرده‌اند که تطبیق حکم کفر را بر افراد به شدت حداقلی می‌کند، در ذیل تنزیل حکم کفر، دو قاعده را مطرح کرده اند یکی این که اگر شما در کفر کسی شک دارید نباید او را تکفیر کنید چرا که در این صورت، روایات ناهی از تکفیر شما را در بر می‌گیرد و قاعده دوم نیز این که ورود فرد با شهادتین به اسلام، امری یقینی است و اگر در خروج او از اسلام شک دارید با شک نمی‌توانید یقین سابق را بشکنید و حکم کفر را بر او جاری کنید.

اما متأسفانه وقتی از نگاه دینی و فراز فقهی موضوع تکفیر عبور کرده و به سلوک عملی می‌رسیم می‌بینیم که بخش اعظمی از کار به دست افراد جاهل و غیرعالم افتاده که فقهای اصیل و باسواد را قبول نداشته و برای تکفیر و ترور و کشتن افراد توجیه‌ها و برداشت‌های عجیب و غریبی از مبانی اسلامی می‌آورند.

سلفی‌های غیرفقیه و یا مفتیان وهابی که تنها ادعای فقاهاست دارند و از اصل آن تهی هستند متأسفانه امروز میدان دار شده اند، افرادی که در ذهن آنها جهاد با قرائتی بی‌رحم و غیرانسانی به عنوان یک الگو قرار گرفته است.

حال در این میان در نظر بگیرید که صاحبان و پیروان این تفکرات در دو سه قرن اخیر به سمت خلافت و حکومت و سیاست پیش رفته اند و بعضی از آنها هم در مقاطع و مناطقی موفق شده اند، در نتیجه به دلیل فقدان فقاهاست و تمسک به موضوعاتی نظیر تکفیر و جهاد با ابعاد غیرانسانی خطرات بسیار بزرگی را برای جامعه اسلامی و کل مردم دنیا به وجود آورده اند.

این مؤلفه‌ها کار سلفی‌های تندرو امروزی را به جایی کشانده که دست به تکفیر گروهی مسلمانان زده و گروه‌های وسیعی از آنها را مستوجب مرگ می‌دانند، تفسیری شوم که حتی علمای اهل سنت نیز آن را به شدت محکوم و مردود اعلام کرده اند.

### سلفیه؛ جریانی ایدئولوژیک یا کنش و واکنش غرب؟

وقتی ریشه‌های فکری و فقهی اقدامات سلفیون تندرو و وهابیون جهادی را بررسی می‌کنیم می‌بینیم که این میزان خشونت و تکفیر جایگاهی در اسلام اصیل ندارد حال این سؤال مطرح می‌شود که پس چگونه جریان‌های سلفی خصوصاً از نوع خشن آن این اندازه رشد کرده و امروز توانسته اند بخش‌های وسیعی از عراق و سوریه را تحت سیطره خود درآورند؟

برای پاسخ به این سؤال بهتر است این موضوع را بررسی کنیم که اساساً جریان سلفی یک جریان سیاسی برای مقابله با غرب است؟ یا این که جریانی مکتبی برای احیای خلافت اسلامی و بازگشت به سلف صالح بوده و همانند سایر جریان‌های مذهبی و فرهنگی ملزومات و کنش‌های خاص خود را دارد؟

در این زمینه باید گفت که مسائل کلامی تقریباً هیچ‌گاه انتزاعی نبوده و همواره ریشه‌ها و انگیزه‌هایی سیاسی داشته اند اما در تحلیل جریان‌های سلفی نمی‌توان تنها به ریشه‌های سیاسی آن بسنده کرد زیرا واقعیت آن است که در تاریخ، فقه و کلام اسلام خصوصاً در

برداشت غیرولایی ردپایی از این استعداد خشونت وجود داشته است یعنی باید بپذیریم استعداد چنین خوانشی در متون اسلامی وجود دارد همان گونه که تقریباً در متون همه مذاهب و مکاتب (البته به میزان کم یا زیاد) می توان با مطالعه و برداشت ناقص، توجیهات و خوانش هایی برای خشونت یافت.

حال وقتی این موضوع را در دایره اسلام بررسی می کنیم می بینیم که این استعداد برگرفته از درک نادرست هر چه قدر که زمان جلوتر می رود بیشتر با سیاست و قدرت گره می خورد به بیان دیگر در مورد جریانات وهابی و سلفی تندرو امروزی باید گفت که نقش سیاست در آنها به مراتب بیشتر از زمینه الهیاتی، کلامی و ایدئولوژیک است.

یعنی نمی توان این جریان های افراطی را صرفاً عکس العملی در مقابل غرب یا شرایط سیاسی کشورهای سنی مذهب دید بلکه غرب از دو طریق در پیدایش و پرورش این جریان ها دخالت داشته است؛ نخست طریق عکس العملی؛ به این معنا که گروه های سنی به حضور و اقدامات غرب در سرزمین های اسلامی واکنش نشان داده اند و دوم طریق عملی؛ یعنی خود غرب در پیدایش و پرورش این گروه ها نقش داشته است چرا که غرب به این گروه های تندرو در سرزمین های اسلامی نیاز داشته و دارد تا در مواقعی که لازم شد از این گروه ها استفاده ابزاری کند.

**به عنوان نمونه سه جریان افراطی القاعده، طالبان و داعش بدون همکاری و یا حداقل تأیید غرب و در رأس آنها آمریکا نمی توانستند به وجود بیایند و یا اگر هم با زمینه های ایدئولوژیک وجود می آمدند نمی توانستند به این شکل بوده و این اندازه قدرت و توسعه پیدا کنند.**

البته نمی توان زمینه های ایدئولوژیک را از جریان هایی مثل داعش جدا دانست چرا که این جریان ها نیز در صد پیاپی ارزش ها و آرمان ها و ایده آل های بزرگی که در سر دارند هستند اما باید گفت که در پشت شکل گیری و قدرت گیری این جریان ها دست های پنهان غربی ها وجود دارد که سعی می کند با مدیریت کلان این گروه ها اقدامات آنها در راستای دست یابی به اهداف خود هدایت کند.

### **مدیریت سایه غرب در قبال جریان های تندرو اسلامی**

این به آن معنا نیست که غرب مستقیماً و به صورت کلاسیک در هدایت و مدیریت گروه های تندرو و تکفیری نقش دارد بلکه می توان گفت غرب در قبال این جریان ها حداقل در دهه های گذشته مدیریت در سایه را در پیش گرفت اما با گذشت زمان و قوت گرفتن این گروه ها از نظر بسط ایدئولوژیک و سیاسی، در مقاطعی ریسمان مدیریت غرب در قبال گروه های تندرو گسسته شد و آتش تندروی های این جریان ها دامن غرب را نیز گرفت.

اگر در تحلیل گروه هایی نظیر داعش متن و زمینه را همراه یکدیگر ببینیم متوجه می شویم که این نوع جریان ها در بدنه عوام خود بیشتر زمینه ایدئولوژیک داشته تا آن که نتیجه کنش و واکنش غرب باشند و نیروهای میانی و پایه آنها در صد پیاپی ارزش ها، آرمان ها و ایده آل های به زعم خود اسلامی هستند، البته در سطح مدیریتی این جریان ها نیز این گونه نیست که آنها به طور کامل ملعبه دست غرب باشند و تمام اقدامات خود را بر اساس خواسته های کشورهای غربی از جمله آمریکا تنظیم کنند بلکه غرب و در رأس آن آمریکا غالب مواقع مدیریتی فرادستی در این جریان ها اعمال می کند.

به دلیل همین مدیریت خاص و چندلایه است که می بینیم این گروه های تندرو و تکفیری با هیچ یک از کشورهایی که در نظم بین المللی امروزی و بر اساس سامانه دانایی فعلی تعریف می شوند در عرصه سیاست و دیپلماتیک اساساً رابطه چندانی ندارند و نمی توانند با هیچ یک از این کشورها کنار بیایند.

بدنه جریان های سلفی تندرو به دنبال دریافت پاسخ این سؤال هستند که چرا مسلمانان به زعم آنها اقتدار خود را از دست داده اند در حالی که این اقتدار در صدر اسلام وجود داشت؟ سؤالی برخاسته از متنی ایدئولوژیک که پاسخ آن با سیاست و قدرت گره خورده است.

این سؤال در واقع بر اساس درک و تحلیل و خوانش پیروان جریان های سلفی تندرو از متن به وجود آمده است و برای رفع یا پاسخگویی به این سؤال نیز الزاماً می بایست ابتدا به متن بازگشت و نگاه کرد، به بیان دیگر نمی شود تنها با استفاده از قوه زور و قهریه، بدون آگاهی بخشی به مسلمانان و تحلیل متنی به نتیجه مطلوب رسید.

در کنار تأثیر سیاست و قدرت بر کنش جریان های تندرو اسلامی، امروز می بینیم سفلیون جهادی که در عرصه عمل حضور داشته و به نام اسلام جنایت می کنند کسانی هستند که در زمینه ایدئولوژیک اغلب قریب به اتفاق آنها رابطه کمی با متن دارند و اساساً برداشت آنها از اسلامی و یا غیراسلامی بودن اعمالشان سطحی و همراه با تقلیدی کورکورانه است.

هرچند مفتیان سلفی به پیروان جریان های جهادی حاضر در صحنه الهام می دهند اما باید گفت که حتی مفتیان و علمای این جریان ها نیز رابطه چندانی با متن اصیل اسلام ندارند و برداشت ناقص و گزینشی خود از مبانی اسلامی را به نام اسلام اصیل به خورد حامیان و پیروان خود می دهند از همین رو است که در بسیاری از مواقع مشاهده می شود این مفتیان سلفی مجوز انجام جنایات شرم آور و اقدامات عجیب و غریبی را به نام اسلام صادر می کنند.

### **رویکرد داعش؛ دشمنی با مسلمانان و هم نوایی پنهانی با غرب**

البته همان گونه که پیش تر هم گفته شد پدیده هایی نظیر القاعده یا داعش به نحوی هم واکنش در برابر اقدامات غرب و یا حکومت های منطقه بوده و هم زابیده کنش غربی ها، به همین دلیل نیز می بینیم که در عین حال که این جریان های تندرو در مقطعی به منافع غرب حمله کرده اند اما در بسیاری از مواقع نیز هم نوا با غرب بوده اند.

به عنوان نمونه در جنگ سال گذشته اسرائیل با ساکنان نوار غزه که در آن اسرائیل به خشن ترین وجه فلسطینیان را سرکوب می کرد به گونه ای که غربی ها با تمام تلاشی که برای موجه جلوه دادن این جنایات می کردند نتوانستند ساکت بنشینند و سرانجام پذیرفتند که احتمالاً بعضی از اعمال اسرائیل مشمول جنایت جنگی علیه بشریت می شده اند و صداهایی نیز به نشانه اعتراض از کشورهای مختلف غربی بلند شد، در همین حال هیاهوی داعش و مؤققت های این گروه تندرو نیز بلند شده بود اما وقتی از سران این گروه سؤال می شود که چرا با وجود این که ادعای حمایت از اسلام و مسلمانان را دارید به کمک فلسطینی ها نمی روید؟ سخنگوی داعش پاسخ می دهد که دشمن اصلی ما ایران است!

روشن است که این موضع گیری و انفعال داعش در برابر جنایات اسرائیل و غرب، صرفاً یک تصادف نیست بلکه باید پذیرفت در تشکیل و تقویت این جریان ها دخالت غربی ها پرننگ بوده است.



## سرنوشت داعش و گروه های تندرو اسلام نما

وقتی داعش و سایر جریان های تندرو اسلامی را نتیجه واکنش گروه های سنی به اقدامات غرب و در عین حال ثمره کنش غرب می دانیم و می گوئیم که این جریان ها در کنار زمینه ایدئولوژیکی، برآیند ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی حاکم بر جهان هستند این سؤال مطرح می شود که آیا به تبع تحول در این ساختارها و مناسبات در غرب و به طور کلی جهان، امکان تحول در این جریان های تندرو نیز وجود دارد؟

به بیان دیگر همان گونه که بنیادگرایی اسلامی سرمنشأ اخوان المسلمین، در یک پروسه طولانی آرام آرام متحول شد و به اصلاح اسلام سیاسی شهری به وجود آمد، آیا در اسلام سیاسی خشن داعش و گروه های شبیه به آن نیز این ظرفیت و توان وجود دارد که به سمت اخوانی ها تحول یابند؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت که افزون بر سرکوب و فشار به این جریان های تندرو که به عنوان برنامه کوتاه مدت و دفع شر موقتی صورت می گیرد، به صورت تئوریک نیز می توان برنامه ای برای مهار تقریباً کامل این جریان ها و مهجوریت حامیان و معتقدان به این تفکر طراحی کرد اما این که این برنامه در کنار ساختارهای فعلی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... جهان چه اندازه نتیجه بخش باشد تردید بزرگی وجود دارد.

یعنی همزمان با پدیده جهانی شدن، تمام مزایا و مصائبی که در گوشه ای از جهان به وجود می آید بر دیگران نیز تأثیر می گذارد، فاصله عجیب بین سرمایه و فقر، فاصله بین متن و حاشیه، مجادلات سیاسی و ... به همراه وجود زمینه ایدئولوژیکی، همه و همه باعث می شوند از بین رفتن زمینه های شکل گیری جریان های تندرو نظیر داعش و در نتیجه مهار ریشه ای این تفکرات، بسیار کند و نامحتمل شوند.

بپایید اگر برای لحظه ای هم شده زمینه ایدئولوژیکی تشکیل و اقدامات جریان هایی نظیر داعش را کنار بگذاریم؛ به گمان نگارنده حتی در آن صورت نیز بر اساس سامانه فعلی جهان یعنی همان کنش های سیاسی، فاصله فقیر و غنی، تفاوت متن و حاشیه و ... باز هم گروه ها و جریان هایی تندرو البته با زمینه های تفکراتی دیگر به وجود می آیند با همین محمل است که می بینیم امروز شمار زیادی از جوانان رشد یافته در کشورهای غربی که به اسلام می گرایند متأسفانه جذب چهره خشن اسلام می شوند.

در پیوستن جوانان غربی و اروپایی به گروه داعش دیده می شود که اغلب این افراد اگر چه در ساختار به ظاهر مناسب کشورهای غربی و نظام های سرمایه داری رشد یافته اند اما همین افراد سرخورده از جامعه سرمایه داری به وضعیت موجود خود واکنش خشن نشان می دهند.

البته همه افرادی که از غرب به داعش پیوسته و می پیوندند لزوماً افرادی نیستند که در حاشیه جوامع غربی بوده اند بلکه در بین آنها اشخاصی تحصیل کرده و دارای جایگاه های اجتماعی مناسب نیز یافت می شوند اما وقتی سابقه همین افراد نیز مورد بررسی قرار می گیرد مشخص می شود حتی آنها هم در بستری از زمینه های فرهنگی، اخلاقی، اجتماعی و ... به این سمت گرایش یافته اند.

به همین دلیل است که امروز مسلمانان اروپایی و آمریکایی و یا افراد تازه مسلمان شده این کشورها حاضرند آراء و نظریات و حرف های ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب را جدی بگیرند. علت این است که شرایط و ساختارهای اجتماعی به نحوی است که زمینه دوباره زنده شدن و احیای چنین تفکرات و نظریاتی وجود دارد.

اگر فاصله بین سرمایه و فقر کمتر شود، تضاد بین گفتار و رفتار از بین برود، شکاف مابین حاشیه و متن ترمیم شود و در نهایت به عنوان نمونه اگر آن چنان که در برابر خشونت های داعش عمل می شود در برابر خشونت های اسرائیل نیز عمل شود؛ در آن صورت یقیناً زمینه احیای چنین تفکرات خشنی نیز بسیار کمتر خواهد شد و نتیجه نیز به گونه ای دیگر خواهد بود.

حال به پاسخ سؤال خود بازگردیم که آیا امکان تحول و سیر به سمت کاهش معنادار خشونت در گروه هایی چون داعش وجود دارد یا خیر؟ به گمان نگارنده در کنار وجود عوامل زمینه ای، این امر فعلاً به دلیل غلظت گزاره های ایدئولوژیکی خشن این جریان ها امکان ندارد.

هادی رحیمی کوهستان

/704/9314/م

منابع و مأخذ:

- 1- الغنیمان، عبدالله؛ مختصر منهاج السنة النبویة؛ بیروت: نشر دارالکتب العلمیة، ج3، ص14.
- 2- العسقلانی، ابن حجر؛ تقریب التهذیب؛ سوریه: نشر دارالرشید، ج 1، ص 359.
- 3- جوادی، علیرضا؛ پشت پرده وهابیت؛ تهران: نشر سنابل
- 4- صدیق زهاوی، جمیل؛ فجر صادق(فی الرد علی الفرقة الوهابیة المارقه)، ترجمه ابوالقاسم غضنفری؛ تهران: مؤسسه فرهنگی هنری مشعر.
- 5- رضوانی، علی اصغر؛ سلفی گری و پاسخ به شبهات وهابیت؛ قم: مسجد جمکران.
- 6- صبری پاشا، ایوب؛ تاریخ وهابیان، ترجمه علی اکبر مهدی پور؛ تهران: انتشارات طوفان.
- 7- امین، محسن؛ تاریخچه نقد و بررسی وهابی ها، ترجمه ابراهیم علوی؛ تهران: انتشارات امیرکبیر.